هدف این وبسایت این است که متن رایگان خطابه‌ها و ویدیوهای آنها را در سراسر جهان در اختیار شبانان و میسیونرها قرار دهد، بخصوص برای کشورهای جهان سوم که در آنها فقط چند دانشکده الهیات یا مدارس دینی ممکن است باشد یا اصلأ وجود نداشته باشد.

متن مکتوب این خطابه‌ها و ویدیوها را هر ماه حدود یک و نیم میلیون رایانه در بیش از ۲۲۱ کشور از آدرس اینترنتی [www.sermonsfortheworld.com](http://www.sermonsfortheworld.com) دریافت می‌کنند. صدها نفر دیگر هم ویدیوی آنها را در یوتیوپ تماشا می‌کنند ولی زود از آن دست می‌کشند و به وبسایتمان مراجعه می‌کنند. یوتیوپ افراد را به وبسایتمان هدایت می‌کند. متن دستنویس خطابه‌ها هر ماه به ۳۷ زبان و به ۱۲۰ هزار رایانه ارائه می‌شود. این خطابه‌ها از حق چاپ برخوردار نیستند، در نتیجه واعظین می‌توانند بدون گرفتن اجازه از آنها استفاده کنند. همچنین صدها ویدیو از موعظه‌های دکتر هایمرز و شاگردانش موجود است. [لطفاً اینجا را کلیک کنید تا ببینید که چطور می‌توانید بصورت ماهیانه با مبالغ اهدایی خود در این امر خطیر یعنی گسترش انجیل به تمام جهان حتی ملل مسلمان و هندو به ما کمک کنید](http://www.rlhymersjr.com/donate.html).

هر وقت برای دکتر هایمرز مطلبی می‌نویسید، همیشه کشور محل زندگی خودتان را قید بفرمایید. ایمیل دکتر ‌هایمرز [rlhymersjr@sbcglobal.net](mailto:rlhymersjr@sbcglobal.net) می‌باشد.

**دکتر هایمرز در خصوص شصتمین سالگردش در خدمت کهانتی صحبت می**‌**کند**

**"برکات زندگی من"**

**DR. HYMERS SPEAKS ON HIS 60TH ANNIVERSARY IN MINISTRY**

**“THE BLESSINGS OF MY LIFE”**

(Farsi)

دکتر ر. ل. هایمرز

by Dr. R. L. Hymers, Jr.

خطابه ی موعظه شده در کتابخانه ریاست جمهوری ریچارد نیکسون،

یوربا لیندا، کالیفرنیا

عصر روز یکشنبه، ۸ آوریل ۲۰۱۸

A sermon preached at the Richard Nixon Presidential Library,

Yorba Linda, California

Lord’s Day Evening, April 8, 2018

لطفاً موقع خواندن آیه زندگیم بایستید.

"قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می‌بخشد" (فیلیپیان ۴:۱۳).

بفرمایید بنشینید.

شاید تعجب کنید که چرا کتابخانه نیکسون را برای برگزاری جشن شصتمین سالگرد خدمت کهانتم انتخاب کردم. وقتی زندگینامه من را بخوانید می‌فهمید که چطور آیه زندگی‌ام را از رئیس جمهور نیکسون گرفتم.

"قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می‌بخشد" (فیلیپیان ۴:۱۳).

وقتی دو ساله بودم، پدرم ما را ترک کرد. دیگر هیچوقت با او زندگی نکردم. فقط تا ۱۲ سالگی با مادرم زندگی کردم. بعد از آن خیلی جابجا شدم و با قوم و خویشهایی زندگی کردم که من را نمی‌خواستند. قبل از اینکه از دبیرستان فارغ التحصیل بشوم، در ۲۲ مدرسه مختلف درس خواندم. من همیشه یک "بچه تازه وارد" بودم. من یک یتیم به تمام معنی بودم. ولی بزرگترین چیزی که از دست دادم، بی پدر بزرگ شدن بود. جز خودم کسی را نداشتم، بی یار و یاور بودم. از همه بدتر، پدری نداشتم که الگوی من باشد. به همین دلیل شروع کردم به نگاه کردن به مفاخیر تاریخی و از آنها الگو گرفتم که یک مرد چطور باید باشد. این مردان به قهرمانان من تبدیل شدند.

من آنها را به دو الگوی دنیوی و الگوی مسیحی تقسیم کردم. قهرمانان من همه کسانی بودند که با مشکلات زیادی روبرو شدند و بر آنها چیره شدند. قهرمانان مسیحی من کسانی مثل آبراهام لینکن، جان وسلی، ریچارد وورمبرند و جان ر. رایس بودند. قهرمانهای غیرمذهبی هم شامل وینستون چرچیل و ریچارد نیکسون می‌شدند. یکی از زندگینامه‌نویسهای نیکسون گفته، "او درونگرایی بود در قالب یک برونگرا. بطور خارق‌العاده‌ای تبدیل شد به یک سیاستمدار موفق. خجالتی و لفظ قلمی بود و می‌دانست که ممکن بود شکست بخورد، حذف بشود و با اینحال – همیشه و مهم نبود که موانع چی باشند – دوباره بلند می‌شد." خیر، او یک مسیحی نبود. ولی همیشه بلند می‌شد و مبارزه می‌کرد. فیلیپیان ۴:۱۳ آیه مورد علاقه نیکسون در کتاب مقدس بود.

وقتی فهمیدم که چرا رئیس جمهور نیکسون از این آیه اینقدر خوشش می‌آمد، هیچوقت نتوانستم که ازش بدم بیاید. آنقدر بر موانع مختلف غلبه کرد که او را مثل یک روح همسرشت خودم دیدم. در تاریکترین اوقات زندگی‌ام، اغلب با خودم فکر کردم، "اگر ریچارد نیکسون توانست از پرونده واترگیت سالم بیرون بیاید، من هم می‌توانم از مشکلات خودم عبور کنم." نیومن والتر کرونکایت گفته، "اگر شما یا من ریچارد نیکسون بودیم، مرده بودیم." برای من او یک الگوی عزم و اراده بود. نیکسون گفته، "کار یک مرد وقتی که شکست می‌خورد، تمام نمی‌شود. کارش وقتی تمام است که از تلاش دست بردارد." هیچ چیز نمی‌توانست متوقفش کند. انتخابات ریاست جمهوری را به جان اف کندی در سال ۱۹۶۰ باخت. رقابت فرمانداری کالیفرنیا در سال ۱۹۶۲ را از دست داد. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۶۸ پیروز شد. بخاطر قضیه واترگیت از مقامش برکنار شد. ولی همیشه برمی‌گشت. به این دلیل است که اگرچه یک مسیحی نبود، ولی یکی از قهرمانهای غیرمذهبی من است.

پولس رسول گفته،

"قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می‌بخشد" (فیلیپیان ۴:۱۳).

*این مطلب به این معنی نیست که می‌توانم روی فرق سرم مو دربیاورم! به این معنی نیست که می‌توانم پرواز کنم! به این معنی نیست که می‌توانم ریاضیات را بخوبی بفهمم! منظور رسول این بود که می‌توانست تمام آزمایشات را تحمل کند، می‌تواند تمام وظایفش را انجام بدهد، می‌تواند بر موانع چیره بشود – در مسیح که او را تقویت می‌کرد. و من فهمیدم که این مطلب درباره من هم صدق می‌کند. خدا را برای این آیه شکر می‌کنم. ولی خدا را بیشتر شکر می‌کنم بخاطر مسیحی که داد تا من را تقویت کند! در دانشکده رد شدم، ولی مسیح به من قوت داد تا برگردم و سه مدرک دکترا بگیرم. نتوانستم یک میسیونر بشوم، ولی مسیح از طریق وبسایتمان از من یک منبع قوتی ساخت برای مردم سراسر دنیا.*

و همینطور که کتابم را می‌خوانید، می‌بینید که چرا سرود تکنفره‌ای که جناب گریفیت خواند به سرود مورد علاقه من تبدیل شد.

استاد صدایمان کرده؛ راه شاید دلگیر باشد

و خطرات و غمها مسیر را پوشانده باشد؛

ولی روح القدس خدا فرسودگان را تسلی می‌دهد؛

ما نجات دهنده را دنبال می‌کنیم و نمی‌توانیم برگردیم؛

استاد صدایمان کرده، اگرچه شک و وسوسه

سفرمان را احاطه کرده، با شادی می‌خوانیم:

"پیش به جلو، نگاه به بالا،" از میان محنتها؛

فرزندان صهیون باید پادشاهشان را دنبال کنند.

(“The Master Hath Come” by Sarah Doudney, 1841-1926).

من زندگینامه‌ام را نوشتم چون پسرم رابرت گفت اینکار را انجام بدهم. از نوشتن آن لذتی نبردم چون زندگی‌ام پر از فراز و نشیب، کشمکشها و عذاب بود. چندین بار خواستم که نوشته‌هایم را دور بیاندازم چون خیلی منفی بودند. ولی جان سموئل کیگن گفت، "دکتر هایمرز، آنها را دور نریز. فقط یک فصل دیگر بیشتر نمانده. درباره آن وقتی بگو که مادرت گفت، 'برکتهایت را بشمار.'" به جان گوش کردم و فصل آخر را نوشتم، که حالا بطور خلاصه برای شما عرض می‌کنم.

در بیمارستان کنار تخت مادرم نشسته بودم. چند هفته بعد از روز شکرگزاری بود. درباره یکی از چهره‌های مورد علاقه‌مان حرف می‌زدیم، یعنی آبراهام لینکلن و اینکه چطور لینکلن روز شکرگزاری را به یک روز تعطیل رسمی تبدیل کرد. سرودی را که در روز شکرگزاری می‌خواندیم با هم خواندیم.

وقتی روی موجهای زندگی به خروش آمدی،

وقتی دلسرد شدی، فکر کردی همه چیز از دست رفت،

برکات بیشمارت را بشمار، آنها را یکی یکی نام ببر،

و کارهایی که خداوند کرده تو را متعجب خواهد کرد.

برکاتت را بشمار، آنها را یکی یکی نام ببر،

برکاتت را بشمار، ببین خداوند چکار کرده!

برکاتت را بشمار، آنها را یکی یکی نام ببر،

برکات بیشمارت را بشمار، ببین خداوند چکار کرده.

(“Count Your Blessings” by Johnson Oatman, Jr., 1856-1922).

وقتی این سرود را تمام کردیم، مادرم گفت، "اوه، رابرت، واقعا چیزهای زیادی در زندگی‌مان داریم که باید برایشان شکرگزار باشیم." بعد شروع کردیم به شمردن برکتهایمان "یک به یک." مادرم خدا را بخاطر پسرهای ما، یعنی رابرت و جان، شکر کرد. بعد خدا را بخاطر آیلینا همسرم شکر کرد. "رابرت خانمت خیلی با من مهربان است و یک مادر و همسر خیلی خوبی است." خدا را شکر کرد که در خانه ما زندگی می‌کرد. خدا را شکر کرد بخاطر کلیسایمان. او خدا را بخاطر اعضای کلیسا شکر کرد، "یک به یک." بعد من چند تا چیز را برای شکرگزاری عنوان کردم. و دوباره با او سرود را خواندیم.

برکاتت را بشمار، آنها را یکی یکی نام ببر،

برکات بیشمارت را بشمار، ببین خداوند چکار کرده.

شب بود و دیر وقت. او را بوسیدم و وقتی داشتم اتاق را ترک می‌کردم چیزی گفت که تا زنده‌ام هیچوقت فراموش نمی‌کنم. گفت، "رابرت، تو بهترین اتفاقی هستی که در تمام عمرم برای من رخ داده." در حالیکه اتاقش را ترک می‌کردم اشک در چشمهایم حلقه زده بود و از بیمارستان در دل شب خارج شدم. آن آخرین گفتگویی بود که با او داشتم. همان شب یک سکته مغزی کرد که باعث فوتش شد.

"دکتر هایمرز، کتابت را دور نیانداز. فقط یک فصل دیگر بیشتر نمانده. درباره آن وقتی بگو که مادرت گفت، 'برکتهایت را بشمار.'" اینها بعضی از برکات باورنکردنی هستند که خدا در سفر زیارتی این دنیا به من داده است.

اول اینکه خدا را شکر می‌کنم که مادرم بالاخره نجات پیدا کرد. هشتاد سالش بود و فکر می‌کردم که هیچوقت بازگشت نمی‌کند. با آیلینا و بچه‌ها در نیویورک بودیم و در چند کلیسا موعظه می‌کردم. همینطور که در اتاقمان راه می‌رفتم، برای نجات مادرم دعا می‌کردم. بعد ناگهان احساس کردم که او نجات پیدا می‌کند. به قول قدیمی‌ها "با سماجت دعا" کردم. به دکتر کیگن تلفن کردم و خواستم که برود و مادرم را به سمت مسیح هدایت کند. هیچوقت قبلا به دکتر کیگن گوش نکرده بود. ولی این دفعه به عیسی اعتماد کرد. یک معجزه بود، مثل همه بازگشتهای واقعی دیگر. آن شب از سیگار کشیدن و خوردن مشروبات دست کشید. دکترها به من گفتند که یک فرد الکلی که یکدفعه از خوردن مشروبات اینطور دست بکشد، دچار تشنج می‌شود مگر به او فنوباربیتال داده بشود. ولی این اتفاق برای مادر من نیافتاد. یک معجزه بود. هیچوقت دیگر سیگار نکشید و لب به مشروب نزد. کتاب مقدس را چندین بار خواند و با من هفته‌ای چهار بار به کلیسا آمد. روز چهارم جولای که تعطیلی مورد علاقه‌اش بود تعمید گرفت. خدا را بخاطر بازگشت مادرم شکر می‌کنم.

دوم، خدا را شکر می‌کنم بخاطر وجود آیلینا همسر فوق‌العادم. او به یک جشن عروسی که من عاقدش بودم آمده بود. قبل از عروسی یک خطابه کوتاه در باب یوحنا ۳:۱۶ موعظه کردم. آن اولین خطابه‌ای بود که آیلینا در یک کلیسای پروتستان می‌شنید. به دعوت جواب داد و بلافاصله نجات پیدا کرد! اولین باری که از او خواستم با من ازدواج کند گفت، "نه." قلبم را شکست. اورلاندو و آیرین واسکوئز (که امشب اینجا هستند) از من دعوت کردند که با آنها به پورتو ریکو بروم. من رفتم اما همه وقت به آیلینا فکر می‌کردم. او هم به من فکر می‌کرد. پیش خودش می‌گفت، "امیدوارم دوباره از من درخواست کند." من اینکار را کردم و این بار جواب داد، "بله." ما سی و پنج سال است که با هم ازدواج کردیم. خدا را هر روز بخاطر همسر عزیزم شکر می‌کنم! یادداشتی برایم نوشته که می‌گوید، "رابرت، من از صمیم قلب و روحم دوستت دارم. همیشه دوستت خواهم داشت، آیلینا." او خیلی شبیه زن پرهیزکار در امثال ۳۱ است. کافی است که این فصل را بخوانید تا ببینید که عزیز دلم آیلینا را توصیف می‌کند. او را همیشه در قلبم گرامی خواهم داشت. پدرش امشب اینجاست. او تمام راه را از گواتمالا آمده که با ما باشد. خیلی ممنون جناب سولار! و برادر و خانواده‌اش هم اینجا هستند. متشکرم، اروین!

سوم، خدا را شکر می‌کنم بخاطر دو پسرم، رابرت و جان. آنها دوقلو هستند و حالا سی و چهار سال دارند. هر دو فارغ التحصیل دانشگاه ایالتی نورتریج کالیفرنیا هستند. رابرت متاهل است و با یک دختر کره‌ای زیبایی به نام جین ازدواج کرده. والدینش امشب اینجا هستند و همچنین برادر و همسر برادرش. خیلی ممنون که تشریف آوردید! رابرت و جین صاحب دو دختر به نامهای حنا و سارا هستند. خدا را شکر می‌کنم که به من یک چنین نوه‌های زیبایی هدیه داده.

پسر دیگرم جان وسلی است که از اسم واعظ بزرگ انگلیسی گرفته شده. رابرت و جان هر دو به تمام جلسات کلیسا می‌آیند. وسلی اهل دعا کردن است. اغلب ساعتها دعا می‌کند و کلام خدا را می‌خواند. او یک مسیحی خوب و دوست خوبی برای من است. من از هر دو پسرهایم خیلی راضی هستم. آنها هر دو برای من و همسرم برکت هستند.

خدا را شکر می‌کنم بخاطر دکتر کریستوفر کیگن. او برادری است که هیچوقت نداشتم. بهترین دوست من و نزدیکترین همکارم است. آنقدر به همدیگر احترام می‌گذاریم که هیچوقت همدیگر را به اسم کوچک خطاب نمی‌کنیم. حتی وقتی تنها هستیم همیشه او را دکتر کیگن صدا می‌زنم و او همیشه من را دکتر هایمرز صدا می‌زند. خدا را شکر می‌کنم که چنین دوست خردمند و امینی به من داده. خوب همدیگر را درک می‌کنیم. هر دو درونگرا هستیم و هر دوی ما وقت زیادی را صرف دعا و مطالعه کتاب مقدس کردیم. او بیشتر در خط فکری علمی و ریاضی سیر می‌کند. من بیشتر عرفانی و ادراکی هستم. ولی کاملا با هم راحت کار می‌کنیم. با هم شریک هستیم، مثل شرلوک هلمز و واتسن، یا جانسون و بازول (یکنفر می‌گوید، "مثل لورل و هاردی یا آبوت و کاستلو،" کمدینهای قدیمی).

من مبتکر و نوآور و او منسجم و تقویت کننده است. من گرایش ادبیاتی دارم و او گرایش ریاضیاتی. او من را رهبر در نظر می‌گیرد. من او را نابغه فرض می‌کنم. شراکتمان یک برکت برای هر دوی ما بوده. خدا را بخاطر دکتر کریستوفر کیگن شکر می‌کنم.

خدا را بخاطر جان سموئل کیگن شکر می‌کنم. او فرزند ارشد خانم و دکتر کیگن است. جان جوانی است که این برنامه را مدیریت می‌کند. او دیروز بعنوان کشیش باپتیست منصوب شد. در نتیجه حالا او کشیش جان سموئل کیگن است! او واعظ و مشاور بسیار خوبی است. من جان را بعنوان "فرزند" خودم در امور کهانت تلقی می‌کنم. سال دوم خودش را در مدرسه الهیات تالبوت دانشگاه بایولا می‌گذراند. خیلی باهوش است. تعجبی ندارد، چون پدرش دوتا دکترا دارد و مادرش جودی پزشک عمومی است. جان بالاترین نمرات را کسب می‌کند. او تصمیم دارد که در الهیات دکترا بگیرد. در سن ۲۴ سالگی جان در جلسات بشارتی در هند، جمهوری دومینیکن و سه کشور آفریقایی موعظه کرده. هر یکشنبه صبح در کلیسای ما موعظه می‌کند. هر پنجشنبه بعدازظهر را با هم صرف می‌کنیم و درباره الهیات و کار کهانتی با هم گفتگو می‌کنیم. خدا را بخاطر جان شکر می‌کنم. او جانشین من و بعنوان شبان کلیسایمان کار خواهد کرد. او دوست من است. به همین سادگی.

خدا را بخاطر نواح سانگ شکر می‌کنم. او "پسر واعظ" دیگر من است. نواح دارد دانشکده‌اش را تمام می‌کند و بعد به مدرسه الهیات می‌رود. او و جان کیگن یک تیم خوبی را تشکیل می‌دهند و کلیسای ما را در آینده رهبری خواهند کرد.

خدا را بخاطر نواح، آرون یانسی و جک انگان شکر می‌کنم. آنها شماسان تازه منصوب شده ما هستند. آرون رفیق من است. مثل مرغی که فقط یک جوجه داشته باشد مواظب من است. یکی از نزدیکترین دوستان من است. جک انگان متاهل است و دو پسر دارد. چیزی هست که شما شاید ندانید. من هنوز کارم تمام نشده! سال دیگر یک کلیسای جدید چینی در منزل جک انگان بنا خواهم کرد.

جان کیگن، نواح سانگ، آرون یانسی، جک انگان و بن گریفیت شرکای نیایشی من هستند. ما هر چهارشنبه برای دعا و نیایش در منزل من جمع می‌شویم. من خدا را بخاطر این مردان شکر می‌کنم. آنها به من کمک کردند تا در ایام سختی بتوانم تحمل کنم و بخصوص در دوره درمانم برای سرطان.

خدا را بخاطر دکتر چن، خانم سالازار و گروه "۳۹" شکر می‌کنم. دکتر چن شبانیار ماست، مسئول بشارتها و پیگیری خدمات تلفنی کلیسای ماست. خانم سالازار مسئول خدمات اسپانیایی زبان ماست. گروه "۳۹" افرادی ایماندار هستند که کلیسای ما را از ورشکستگی در زمان تفرقه کلیسا نجات دادند. من خدا را بخاطر تک تک آنها شکر می‌کنم. خدا را بخاطر جناب آبل پرودام شکر می‌کنم. او کسی است که تفرقه کلیسا را متوقف کرد. و خدا را بخاطر ویرگل و بورلی نیکل شکر می‌کنم. آنها زوجی هستند که بیشترین وام را برای خرید ساختمان کلیسا به ما دادند. هیچوقت از حمایت کردن ما دریغ نکردند. حالا جزو اعضای افتخاری ما بشمار می‌روند.

کلیسای ما از حدود پنجاه درصد جوانان زیر سی سال تشکیل می‌شود. من همیشه از شبانی جوانها لذت بردم. گروهی که حالا داریم از جمله بهترین‌هایی هستند که من تا حالا داشتم. یک گروه فوق العاده از شماسان را داریم. هشت شماس تثبیت شده داریم و هر دو سال آنها را جابجا میکنیم. آرون یانسی رئیس دائمی شماسان است در نتیجه کسی است که جابجا نمی‌شود. خدا را بخاطر این عزیزان شکر می‌کنم.

قدیمی‌ترها در کلیسایمان برای هر کاری که انجام می‌دهیم ما را خیلی حمایت می‌کنند. در هر جلسه کلیسایی حضور پیدا می‌کنند. خیلی عالی دعا می‌کنند و سخت کار می‌کنند تا کلیسایمان را بنا کنیم. در مدتی که به مونته بلو برای بنای یک کلیسای جدید چینی می‌روم، هیچ واهمه ای ندارم که مراسم یکشنبه صبح را به دست جان کیگن و پدرش بسپارم. کاملا به آنها اعتماد دارم. به کلیسای مادر برمی‌گردم تا هر یکشنبه شب موعظه کنم.

تمام عمرم صرف اعضای کلیسایمان می‌شود. آنها ”قوم و خویشان“ من هستند. خوشی عظیمی برای من هست که اسقف چنین خانواده عالی باشم. عیسی گفت،

”به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید“ (یوحنا ۱۳:۳۵).

راه بهتری به فکرم نمی‌رسد که این صحبتها را تمام کنم بجز اینکه یک داستان واقعی برایتان نقل کنم. وقتی در کلیسای درهای باز واقع در استان مارین موعظه می‌کردم، همیشه یک گروه از جوانها را هر جمعه و شنبه شب به سان فرانسیسکو می‌بردم. من در خیابان موعظه می‌کردم و آنها هم رسالات را پخش می‌کردند. اغلب به منطقه نورت‌ریج شهر می‌رفتیم. یک جای کاملا بدنما که مردم آنجا مواد می‌گرفتند و چند تا کاباره ”استریپ تیز“ هم بود. من معمولا در پیاده روی جلوی یکی از این کاباره‌ها به اسم ”باغ عدن“ موعظه می‌کردم!!!

یک شب این بچه‌ها یک مرد جوانی را پیش من آوردند. این مرد به من گفت که عادت به خرید هروئین گرانقیمت دارد. به من گفت که می‌خواهد از آن عادت خلاص بشود. همینطور که با او حرف می‌زدم حس کردم که در حرفهایش صادق است. آخر شب به او گفتم که سوار ماشینم بشود و با خودم به آپارتمانم بردمش. او را در آشپزخانه گذاشتم و در اتاق خوابم را قفل کردم و خوابیدم.

در طی چند روز بعد که هنوز روی کف آشپزخانه من می‌نشست، چند دوره وحشتناک ترک اعتیاد را تحمل کرد. بالاخره آرام گرفت و از من پرسید که آیا کسی گیتار دارد. من از بچه‌ها خواسته بودم که یک گیتار بیاورند. برای دو سه روزی روی آن کف آشپزخانه به گیتار زدن مشغول بود. بعد سرودنامه تقاضا کرد. یکی برای او آوردیم و شروع کرد به درست کردن یک آهنگ جدید برای یکی از سرودها. اسم واقعی این پسر را فراموش کردم. همیشه او را **دی ای** صدا کردم، که مخفف معتاد به مواد بود!

بعد یکروز **دی ای** به من گفت، ”به این گوش کن.“ گیتار را برداشت، سرودنامه را باز کرد و سرود آلبرت میدلین (۱۸۲۵-۱۹۰۹) با عنوان ”کارت را احیا کن“ را با آهنگ جدید ساخت خودش خواند. فوق‌العاده زیبا بود! ما این سرود را تا امروز با آهنگ **دی ای** می‌خوانیم!

کارت را احیا کن، ای خداوند! بازوی زورآورت را آشکار کن؛

با صدایی صحبت کن که مردگان را زنده می‌کند و قومت را مجبور به شنیدن می‌کند.

احیا کن! احیا کن! و باران تازه ببار؛

جلال همه از آن توست؛ برکت از آن ماست.

(“Revive Thy Work” by Albert Midlane, 1825-1909).

وقتی به لس آنجلس برگشتم، تماسم با **دی ای** قطع شد. زندگی همینطور سپری شد و سرانجام کلیسایمان در ساختمانی که حالا داریم مستقر شد. یک شب تلفن زنگ زد. به دفتر کارم رفتم و گفتم، ”الو.“ صدای پشت گوشی جواب داد، ”سلام، دکتر هایمرز، من هستم **دی ای**.“ گفتم، ”کی؟“ جواب داد، ”**دی ای**. یادتان می‌آید، همان معتاد – **دی ای**.“ من تقریبا داشتم غش می‌کردم. می‌شود گفت حدود سی سال صدایش را نشنیده بودم! گفتم، ”کجا هستی؟“ جواب داد، ”در فلوریدا هستم. متاهل شدم. دو تا بچه دارم و یک همسر خیلی خوب. و روزهای یکشنبه در کلیسایمان درس می‌دهم.“

از خوشحالی به خنده افتاده بودم! آن شب تمام راه را تا خانه سرود می‌خواندم! یک چنین مواقعی هست که من را خوشحال می‌کند که چرا ۶۰ سال پیش وارد خدمت کهانت شدم. تمام آن دردها و رنجها در نهایت ارزش داشت! نجات جان جوانهایی مثل **دی ای**، باعث خوشی کامل من شده است!

درد و غم ذوب می‌شود وقتی به تمام جوانهایی فکر می‌کنم که نجات پیدا کردند. شصت سال در خدمت کلیسا بودن به من أوقات خوش فراوانی داده. این دوره را با هیچ چیزی عوض نمی‌کنم!

مثل همیشه باید دقایقی را صرف بیان انجیل کنم. عیسی از آسمان به یک دلیل به زمین آمد – آمد تا روی صلیب بمیرد تا جزای گناه ما را پرداخت کند. او با جسم، گوشت و استخوان، در یکشنبه قیام برخاست. خون مقدسش را ریخت تا ما را از تمام گناه پاک کند. به ما گفت که به او اعتماد کنیم تا از گناهمان پاک بشویم.

من سعی کردم با کامل بودن نجاتم را بدست بیاورم. من یک فریسی بودم. ولی در روز ۲۸ سپتامبر سال ۱۹۶۱ در دانشکده بیولا، به عیسی اعتماد کردم. این سرودی بود که من را پیش مسیح آورد:

روح محبوسم خیلی وقت است که در بند است

در گناه و شب طبیعت محکم بسته شده.

از چشمانت اشعه‌ای سریع پرید،

بیدار شدم، دخمه شعله ور از نور بود،

زنجیرهایم باز شد، قلبم آزاد گشت،

بلند شدم، جلو رفتم و دنبالت روانه شدم.

چه محبت عجیبی! چطور ممکن است

که تو، خدای من، برای من بمیری؟

(“And Can It Be?” by Charles Wesley, 1707-1788).

عیسی خدای تجسم یافته بود. او بخاطر من مرد. من به نوعی تازه درباره‌اش فکر کردم. به مسیح اعتماد کردم. دعای من این است که به عیسی اعتماد کنید و نجات پیدا کنید. مطمئن باشید که به کلیسایی بروید که معتقد به کلام خداست و برای عیسی مسیح زندگی کنید.

و به تمام شما می‌گویم، ”باشد که خدا شما را هم برکت بدهد همانطور که من را برکت داده با وجود تمام ناملایمات و علیه تمام ترسها.“ ”مرا بیش از این شادی نیست که بشنوم فرزندانم در راستی سلوک می‌نمایند“ (سوم یوحنا ۴). آمین.

حالا برنامه را به جناب کشیش جان کیگن می‌سپارم تا این مراسم را به آخر برساند. (جان تولد دکتر و خانم هایمرز را با ورود دو کیک اعلام می‌کند و می‌گوید، ”تولدتان مبارک.“)

**وقتی برای دکتر هایمرز مطلبی می‌نویسید باید به او بگویید که اهل چه کشوری هستید وگرنه نمی‌تواند جواب ایمیلتان را بدهد.** اگر این خطابه شما را برکت داد، لطفا به دکتر هایمرز ایمیل بفرستید و اینرا به او بگویید. لطفا اینرا هم بگویید که از چه کشوری برای او می‌نویسید – ایمیل دکتر هایمرز این است (اینجا را کلیک کنید) [rlhymersjr@sbcglobal.net](mailto:rlhymersjr@sbcglobal.net). می‌توانید به هر زبانی برای دکتر هایمرز بنویسید، اما اگر می‌توانید به زبان انگلیسی بنویسید. اگر می‌خواهید با پست برای او بنویسید، آدرس او چنین است: P.O. Box 15308, Los Angeles, CA 90015. می‌توانید با شماره تلفن ۳۵۲-۰۴۵۲(۸۱۸) با او تماس بگیرید.

(پایان موعظه)

شما می‌توانید موعظه‌های دکتر ‌هایمرز را هر هفته در اینترنت به این آدرس بخوانید

[www.sermonsfortheworld.com](http://www.sermonsfortheworld.com)

روی "موعظه‌ها به فارسی" کلیک کنید.

این خطابه‌ها از حق چاپ برخوردار نیستند. شما می‌توانید بدون اجازه دکتر ‌هایمرز از آنها استفاده کنید. اما تمام پیامهای ویدیویی دکتر هایمرز و تمام ویدیوهای دیگر از کلیسای ما، از حق چاپ برخوردارند و فقط با گرفتن اجازه قابل استفاده هستند.

آیات خوانده شده پیش از موعظه توسط آقای وسلی هایمرز: مزامیر ۱۴-۲۷:۱.

سرود تک نفره پیش از خطابه توسط آقای بنجامین کینکید گریفیت:

“Must Jesus Bear the Cross Alone?” (by Thomas Shepherd, 1665-1739;   
 first and last stanzas)/

“The Master Hath Come” (by Sarah Doudney, 1841-1926;

last two stanzas).